

نقل از یک سینه کهن سال

صد کلمه

از گفتار حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام که رشید الدین و طوطا هر کلمه را به نثر و نظم فارسی ترجمه کرده .

کلمه اول - لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً
اگر بردارند پوشش را افزوده نشود یقین من
ترجمه

حال خلد و جبهیم دانستم یقین آنچه ~~میباشد~~ میباید
گر حجاب از میان بردارند آن یقین ذره نپذیرد
کلمه دوم - الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا
آدمیان خفتگانند چون بمیرند بیدار شوند
ترجمه

مردمان غافلند از عقبی همه گوئی بختگان مانند
ضرر غفلتی که میورزند چون بمیرند آنهمی دانند
کلمه سوم - الناس بزمانهم اشبه منهم باباء هم
آدمیان بزمان خود مانده ترند از ایشان پدران خود
ترجمه

خلق را نیست سیرت پدران همه بر صورت زمانه درند
دوستند آنکه را زمانه نواخت دشمنند آنکه را زمانه فکند
کلمه چهارم - ماهلك امرء عرف قدره
هلاک نشد مردی که بشناخت اندازه خود را

ترجمه

هر که مقدار خویشتن بشناخت از همه حادثات ایمن گشت
 از مضیق غرور بیرون گشت در مقام سرور ساکن گشت
 کلمه پنجم - قیمة کل امری ما یحسنة
 قیمت هر مردی آنست که نیکو داند آنرا

ترجمه

قیمت تو در آن قدر علم است که تن خود بدان بیارائی
 خلق در قیمتت بیفزایند چون تو در عام خود بیفزائی
 کلمه ششم - من عرف نفسه فقد عرف ربه
 هر که بشناخت نفس خود را بحقیقت بشناخت خدای خود را

ترجمه

بر وجود خدای عز و جل هست نفس تو حجت قاطع
 چون بدانی تو نفس را دانی کوست صنوع و ایزدش صانع
 کلمه هفتم - المرء معذوب تحت لسانه
 مرد پوشیده است زیر زبان خویش

ترجمه

مرد پنهان بود زیر زبان چون بگوید سخن بداندش
 خوب گوید، لبیب گویندش زشت گوید، سفیه خوانندش
 کلمه هشتم - من عذب لسانه کثر اخوانه
 آنکس که خوش باشد زبان او بسیار شوند برادران او

ترجمه

گر زبانت خوش است جمله خلق در مودت برادران تو آند
 و زبانت بد است در خانه خصم جان تو چاکران تو آند
 کلمه نهم - بالبر يستعبد الحر
 به نیکوئی کردن بنده تو شود آزاد

ترجمه

گرتو خواهی که بنده ات باشند
 سروران جهان سر افکنده
 نیکوئی کن که نیکوئی کردن
 مرد آزاد را کند بنده
 کلمه دهم - بشر مال البخیل بحادث او وارث
 بشارت ده مال بخیل را ببلائی یا بمیراث خواری

ترجمه

هر گرا مال هست و خوردن نیست
 او از آن مال بهره کی دارد
 یا بتاراج حادثات دهد
 یا بمیراث خوار بگذارد
 کلمه یازدهم - لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال
 منکر بان که گفت و بنگر با آنچه گفت

ترجمه

شرف قابل و خساست او
 در سخن کی کند هیچ اثر
 تو سخنرانگر که حالش چیست
 در گذارنده سخن منکر
 کلمه دوازدهم - الجزع عند البلاء تمام المحنة
 فریاد کردن بزدیک بلا تمامی محنت است

ترجمه

در بابت جزع مکن که جزع
 تمامی دات کند رنجور
 هیچ رنجی تمامتر زان نیست
 کز ثواب خدای مانی دور
 کلمه سیزدهم - لا ظفر مع البغی
 هیچ ظفر نیست با ستمکاری

ترجمه

هر که از راه ظلم چیزی جست
 ظفر از راه او عذاب بر تافت
 و ظفر بیافت منفعت نگرفت
 بس چنانست آن ظفر که نیافت
 کلمه چهاردهم - لا ثناء مع الکبر
 هیچ ستایش نیست با وجود تکبر

ترجمه

هر کرا گبر پیشه شد همه خلق در محافل جفای او گویند
 و آنکه بر منهج تواضع رفت همه عالم ثنای او گویند
 کلمه پانزدهم - لاد مع الشح
 هیچ نیکوئی نیست با بخیالی

ترجمه

هر کرا بخد پیشه شد دگران نیست ممکن که طاعتش دارند
 حق گذار نیست طاعت او را چون نبود حق چگونه بگذارند
 کلمه شانزدهم - لاصحة مع النهم
 نیست تندرستی با بسیار خوردن

ترجمه

نشود هیچ جمع مردم را تندرستی ز خوردن بسیار
 مذهب خویش ساز کم خوردن گرترا جان خویش هست بکار
 کلمه هفدهم - لاشرف مع سوء الادب
 نیست بزرگی بازشتی ادب

ترجمه

بی ادب مردکی شود مهترانی و مطالبات گرچه او را جلالت نسب است
 با ادب باش تا بزرگ شوی لوم انسانی که بزرگی نتیجه ادب است
 کلمه هیجدهم - لا اجتناب من محرم مع حرص
 نیست هیچ دوری از حرام با حرصی

ترجمه

حرص سوی محرمات کشد خنک آنکس که حرص را بگذاشت
 گرنخواهی که در حرام افتی دستت از حرص می بیاید داشت
 کلمه نوزدهم - لاراحة مع الحسد
 نیست هیچ آسایشی با حسودی

ترجمه

از حسد دور باش و شاد بزی با حسد هیچکس نباشد شاد
 گر طرب را نکاح خواهی کرد حسد را طلاق باید داد
 کلمه بیستم - لا محبة مع المراء
 نیست هیچ دوستی با لجاج

ترجمه

ابلهت آنکه فعل اوست لجاج ابلهی را کجا علاج بود
 تا توانی لجاج پیشه مگیر کفایت دوستی لجاج بود
 کلمه بیست و یکم - لا سودد مع الانتقام
 نیست هیچ مهتری با کینه کشیدن

ترجمه

سورت انتقام از مردم دوات مهتری کند باطل
 از ره انتقام یکسو شو تا نمانی ز مهتری عاقل
 کلمه بیست و دوم - لا زیارة مع الزعارة
 نیست هیچ زیارت کردن با بد خوئی

ترجمه

چون زیارت کنی عزیزی را روی خودش درو خوی از آن خوشتر
 چه اگر بد خوئی کنی آنجا آن زیارت شود هببا و هدر
 کلمه بیست و سیم - لا صواب مع ترك المشوره
 هیچ صوابی نیست با فرو گذاشتن مشورت

ترجمه

مشورت رهبر صواب آمد در همه کار مشورت باید
 کار آنکس که مشورت نکند نادری باشد از صواب آید
 کلمه بیست و چهارم - لا مروءة لکذوب
 مروت و مردی نباشد مرد دروغگوی را

ترجمه

هر که باشد دروغ زن بروی از مروت کجا فروغ بود
گر کند عهد آن خداع بود و ر دهد وعده آن دروغ بود
کلمه بیست و پنجم - لا وفاء لمولود

نیست هیچ وفائی مردم ملول را

ترجمه

مطلب تو وفا ز مرد ملول نشود مجتمع ملال و وفا
گر کند عهد چو ناملالش خواست بشکند عهد را بدست جفا
کلمه بیست و ششم - لا اکرم اعز من التقی

نیست هیچ کرمی بزرگتر از برهیز کاری

ترجمه

گر کریمی براد تقوی رو زانکه تقوی سر همه کرم است
ناگرفتن درم زوجه حرام بهتر از بذل کردن درم است
کلمه بیست و هفتم - لا شرف اعلی من الاسلام

نیست هیچ شرفی بلندتر از مسلمانی

ترجمه

ای که در ذل کفر ماندستی عز اسلام داده از کف
گر شرف بایدت مسلمان شو جامع علوم که چو اسلام نیست هیچ شرف
کلمه بیست و هشتم - لا معقل احرز من الورع

نیست هیچ پناهی محکم تر از برهیز کاری

ترجمه

ای که در دفع لشکر آفات عاجزی و ترا سپاهی نیست
در پناه ورع گریز از آنک از ورع خویشتر پناهی نیست
کلمه بیست و نهم - لا شفیع انجح من التوبه

نیست هیچ شفاعت کننده حاجت روا کننده تر از توبه

ترجمه

ایکه بیحد گناه کردستی مو، ترمی از آن گناه شنیع
توبه کن تا رضای حق بایی که به از توبه نیست هیچ شفیع
کلمه سی و یکم - لالیاس احمِل من السلامة

نیست هیچ لباس بهتر از سلامتی
ترجمه

مرد را کو ز عقل با بهراست هیچ کسوت به از سلامت نیست
سلامت اگر نباشد مرد کسوت او بجز ندامت نیست
کلمه سی و یکم - لاداء اعیاء من الجهل

نیست هیچ دردی سخت تر از نادانی
ترجمه

علم در بست نیک با قیمت جهل در دست سخت بیدرمان
نیست از جهل جز شقاوت نفس نیست از علم جز سعادت جان
کلمه سی و دوم - لامرض اضنی من قلة العقل

نیست هیچ بیماری بد تر از کم عقلی
ترجمه

ای که روز و شب از طریق علاج در فزونی جسم و جان خودی
بیاره در خرد فزای که نیست هیچ بیماری چو کم خردی
کلمه سی و سیم - لسانک یقتضیک ما عودته

زبان تو اقتضا کند از تو آنچه عادت کرده او را
ترجمه

برنگو خوی کن زبانت را کان رود بر زبان که خوی کند
از بدی خویش ار کنی روزی بیش خلقت سیاه روی کند
کلمه سی و چهارم - المرء عدو ماجهله

مرد دشمن است آنچه نداند او را

ترجمه

مردمان دشمنند علمی را
 که ز نقصان خود ندانندش
 علم اگر چه خلاصه دینست
 چون ندانند کفر خوانندش
 کلمه سی و پنجم - رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره
 ببخشد خدا مردی را که بشناخت اندازه خود و درنگذشت از حد خود
 ترجمه

رحمت ایزدی بر آنکس باد
 که عنان در کف جنون نهد
 قدر خود را بداند و هرگز
 قدم از حد خود برون نهد
 کلمه سی و ششم - اعادة الاعتذار تذکیر للذنب
 باز گردانیدن عذر خواستن یاد آوردن است مرگناه را
 ترجمه

عذر یکبار خواه از گنهی
 کز دوبار است نقص جاه ترا
 بسر عذر باز رفتن تو
 تازه کردن بود گناه ترا
 کلمه سی و هفتم - النصیح بین الملاء تقریر
 نصیحت کردن در میان انجمن سرز نشست
 ترجمه

گر نصیحت کنی بغاوت کن
 که جز این شیوه نصیحت نیست
 هر نصیحت که بر ملا باشد
 آن نصیحت بجز فضیحت نیست
 کلمه سی و هشتم - اذا تم العقل نقص الکلام
 چون تمام شود عقل کم گردد سخن
 ترجمه

هر که را اندکست مبلغ عقل
 بیهوده گفتنش بود بسیار
 مرد را عقل چون بيفزاید
 در محافل بکاهدش گفتار
 کلمه سی و نهم - الشفیع جناح الطالب
 شفاعت کننده بال جوینده است

ترجمه

ایکه هستی تو طالب حاجات ایخ نومیدی از دلت بر کن
 قابمطلوب خودرسی زماو کن دست در دامن توفیقی زلف
 کلمه چهلم - تفاق المرء ذلة
 دو روئی کردن مرد خواریست

ترجمه

ایکه داری تفاق اندر دل خار بادت خلبده اندر حلق
 هر که سازد تفاق پیشه خود خوار گردد بنزد خالق و خالق
 کلمه چهلم و یکم - نعمت الجاهل کروضه فی مزبله
 نعمت نادان سبزه زاریست در سر کین دانی

ترجمه

ایکه داری هنر نداری مال مکن از کردگار خود گناه
 نعمت جهل را میخواه که هست روضه در میان مزبله
 کلمه چهلم و دوم - الجزع اتعب من الصبر
 ناشکیبائی دشوار ترست از شکیبائی

ترجمه

در حوادث بصبر کوش که صبر بر رضای خدای مقرونست
 تن مده در جزع که رنج جزع صد ره از رنج صبر افزونست
 کلمه چهلم و سوم - المسئول حر حتی یعد
 خواستار شده آزاد است تا آنگاه که وعده دهد

ترجمه

مرد مسئول چون دهد وعده خویشتن در میان شك نکند
 هست حر گر ره وفا سپرد نیست حر گر خلاف وعده کند
 کلمه چهلم و چهارم - اکبر الاعداء اخفاهم مکیده
 بزرگترین دشمنان پنهان کننده تر ایشانست

ترجمه

بدترین دشمن تو آنرا دان
که بظاهر ترا نماید بر
هست ممکن حذر ز دشمن جهر
نیست ممکن حذر ز دشمن سر
کلمه چهل و پنجم - الیاس حرو الرجاء عبد
نومیدی آزادی است و امید بندگی .

ترجمه

گر بریدی ز مردمان تو امید
بتر آزادی و بدل شادی
ور بدیشان امید در بستی
دادی از کف عنان آزادی
کلمه چهل و ششم - ظن العاقل كهانه
گمان بردن عاقل اختر گوئی است

ترجمه

ظن عاقل بود بهر کاری
در اصابت چو حکم اختر گوی
هر اشارت که مرد عاقل کرد
بر اشارات او مزید مجوی
کلمه چهل و هفتم - من نظر اعتبار
آنکس که نکریست پند پذیرفت

ترجمه

مرد در کارها چو کرد نظر
بهره اعتبار از او بر داشت
هر چه آن سودمند بود گرفت
هر چه نا سودمند بود گذاشت
کلمه چهل و هشتم - العداوة شغل القلب
دشمنی مشغولی دلست .

ترجمه

هر که پیشه کند عداوت خاق
از همه خیر ها جدا گردد
گه دلش خسته عدا باشد
گه تنش بسته بلا گردد
(بقیه دارد)